٥١

مجلة فكاهي

مُلا نصر الدين



مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.







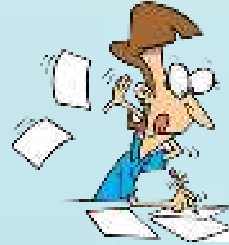




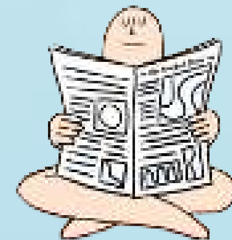
















دو کلوم حرف چیز



بعد از یه وقفه در جریان سرمقوله نوشتنم، بلاخره سر سردبیر گرام شلوغ شد و گفت: «ای احمد آقای قاطی پاتی، برو یه سرمقوله بنویس، بینم هنو زودی قاطی می‌کنی یا کمی احوالاتت خب‌تر شده...»

من هم با خودم کمی فکری شدم که ناز بکونم یا نکونم، بلاخره، بعد از سه ثانیه مِن و مِن، گفتم باشه تا شوما خوانندگان عزیز، از نعمت آدم وارسته و فرهیخته‌ای مثی من محروم نشین، خدای نکرده..!

شوما که بهتر می‌دونین که بنده یک فقره موبایل پیشرفتهٔ اندروید پنج دارم که وختی به متکا تیکه کرده بودم تا از اوضاع جهان و ماوراء جهان مطلع بشم، دیدم دولت علیهٔ خودمون تاکید وافر اکید فرموده که هر طور شده، می‌باس با پول‌شویی مبارزه بشه...

آی من از پول شویی بدم می‌آد، آی بدم می‌آد، آی بدم می‌آد، کو نگو..!

گفتم کمی در این رابطه برای شوماها افاضات کونم که پول شویی چقذه بده و بنده چرا این قذه با پول شویی بدم.

درسته در اسلام مبین، بر پاکیزگی و طهارت تاکید تام شده و گفته شده همهٔ بنی‌آدم می‌باس خودشو بشورن. از سر تا پا می‌باس شسته بشه، حتی جاهایی هست که سردبیر با مشت رو سینه‌اش می‌زد که احمد آقا نبینم در مطالبت به اون مناطق بدن اشاره کنی... مگه من خلم؟ یعنی چی؟ خو زشته بابا..!

اما همون جاهای بدن هم تاکید شده حتما باید شسته بشه که برای فهمیدن بیشتر، شوما به هر حل المسائل اسلامی سر بزنین، اول همه به طهارتِ اون جاهای بدن اشاره شده که البته سردبیر گرام تاکید فرمودن بنده اون طرفی نرم که شوما شاهدین، طبق فرمایش ایشون، بنده اصلا اشاره هم نکردم.

حالا چه برسه به پول..!

اون روز یه خرکچی توو بازار دیدم (اون روز که می‌گم، اون روز در ٤٦ سال پیشه، ملتفتین که...) که اولش خِرّ و خِرّ توو دستاش، مُف دماغی فین کرد و بعد واستاد به پول شمردن... پدر مرحوم ما هم گرفت و خودش هم یه دست شمرد. البته پدر مرحوم بنده، اگه پول رو توو پس آبی که حضرت سردبیر فرمودن اشاره نکنم (بنده هم گفتم چشم!) می‌نداختن هم می‌گرفتن. اخلاقشون این طوری بود...

خدا می‌دونه که چقذه مرض و کوفت و زهرمار توو این پول ریخته می‌شد و پدر نازنین، و البته مرحوم بنده هم با همون دست‌های نازنین، نون پاره می‌کرد و تیلید می‌کرد و می‌نداخت توو آبگوشت سراسر نخود، ما هم همه می‌خوردیم.

حالا بماند چقذه خاطره از مُف توو این معدهٔ سپیده...

پس متوجه شدیم که شستن پول از اوجب واجباته... البته جناب سردبیر الان بالای سرم بود و گفت که منظور از پولشویی، مبارزه با یه جور دزدیه!

بعله! متاسفانه دزدهای عزیز هم باید حتما موقع شمردن پول‌های دزدی، دست‌هاشونو تمیز بشورن.

قبلندا در اسلام می‌گفتن که دست دزد می‌باس قطع بشه. نه خیر! این مال اون وخت‌هایی بود که تاید و پودر لباس‌شویی و تمیز کنندهٔ من نبود.

حالا دزدهای عزیز، می‌تونن دست‌هاشونو بشورن و به این وسیه، پول رو طیب و طاهر کنن.

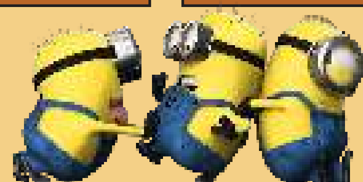
بابام خدابیامرز که برای صرفه‌جویی، سرشونو با تاید می‌شستن. هیچ طوری هم نمی‌شدن. تا آخر عمر موهای فری تمیزی داشتن. مادر خدابیامرزم، گاهی از همون موها، به جای سیم ظرف‌شوری استفاده می‌کردن.

سردبیر گرامی، در حال خوندن مطلب من دست بر پیشانی می‌کوبن. معلومه که برای ایشان هم طهارت بسیار مهمه..! شوما خودتان دیدین که بنده چقذه مؤدب بودم. امیدوارم ایشون هم از ادب من سوءاستفاده نکنن و مطلب من بدون یک واو پس و پیش، منتشر بشود.

وگرنه از مادر نزاده..!

البته بنده همچنان مؤدبم... البته فعلندش... شوما هم با ادب تمام بفرمایین تشریف ببرین.

احمد آقای فعلنده غیر قاطی پاتی





پلیس آگاهی: آماده‌باش برای یافتن گوشت وارداتی

اداره‌ٔ کل آگاهی ناجا، طی بیانیه‌ای اعلام کرد: به منظور یافتن هر گونه سرنخی که به کشف رد پایی از گوشت وارداتی منجر شود، به قوای خود در سراسر کشور آماده‌باش کامل داده است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از این سردار پردارها که «او جا کار می‌کنه یا می‌کرد یا دوست داره بکنه» به شرط این که نامش فاش نشود، ضمن اعلام این خبر، به خبرنگار ما گفت: «این خبر که بشتون دادم، کی چاپ می‌کنین؟»

خبرنگار ما گفت: «خو اول اسمت بگو، تا بشت بگوم!»

گفت: «نمی‌گوم!»

– جونم بگو..!

• نمی‌گوم..!

– عُمروم بگو..!

• نمی‌گوم..!

خبرنگار ما تاکید کرد: «به جهندم که نمی‌گی... حالا بگو ای قضیهٔ گوشت موشت وارداتی و آماده‌باش چیه؟»

این سردار پردارِ بعد از این، خاطرنشان کرد: «ببین! ای جور جدی جدی هم که گفتم نیست. ما درجه‌دارها، یه گروه تشکیل دادیم، فروشگاه‌های زنجیره‌ای را گز می‌کنیم، تا ببینیم بلاخره، کجا می‌دن...»

خبرنگار ما پرسید: «تا حالا سر نخی، نشونه‌ای، شواهدی، چیزی پیدا نکردی؟» او پاسخ داد: «نه والله!»

خبرنگار ما تاکید کرد: «جون بابات اگه پیدا کردی، یه ندا هم به ما بده... جای دوری نمی‌ره... درست می‌ره توو شیکم من... همین گوشه موشه‌ها...»

شایان گفتن است که کل تحریریهٔ خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، خواهشمند است که در صورت یافتن حتی سر نخ بسیار کوچکی که ما را به گوشت وارداتی کمی نزدیکتر کند، ما را هم در جریان بگذارید. این خبرنگار نسناس ما که عمرا ما را در جریان بگذارد. پایان خبر

باکو: یه بول داریم دوستش داریم..!

وزارت امور خارجهٔ جمهوری آذربایجان، با صدور بیانیه‌ای دربارهٔ حادثهٔ سفارتخانه‌اش در تهران، اعلام کرد: «یه بول داریم، دوستش داریم.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در این بیانیه تاکید شده است: «ما بعد از مدت‌ها که از بی‌بهانگی رسما داشتیم می‌مردیم، ناگهان از غیب برایمان بهانه‌ای به این تپلی آمده است، لذا به این زودی‌ها، دست از این بهانه نمی‌کشیم. مگر این که ایران بخواهد در تنگه زور، یه امتیاز اشتها آور تپل به ما بدهد...»





«پیش بینی» هشت درصد رشد واسه مملکت

در همایش ملی تحول کشاورزی در دولت سیزدهم، رئیس مؤسسهٔ پژوهش‌های برنامه‌ریزی اقتصادی و توسعهٔ روستایی، از پیش بینی میانگین رشد هشت درصدی برای برنامهٔ هفتم توسعه خبر داد... به خدا، به پیر به پیغمبر راست می‌گیم. به جون ننه‌هامون شوخی نیست، واقعیت داره!

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این خبر را خبرگزاری مهر اعلام کرد. به جان شما خبرگزاری مهر این خبر را اعلام کرده... به خدا..!

در این باره، خبرنگارمون را فرستادیم تا با استادان و کارشناسان مصاحبه کند و بپرسد: «ماذا فاذا..!»

یکی از کارشناسان در این باره گفت: «شاد هم بیشتر باشه، مثلا سیزده درصد، هیجده درصد... کی به کیه؟»

خبرنگار ما (همون نکبت موتوریه که بی‌حقوق کار می‌کنه، واسه خاطر همین نمی‌تونیم با اردنگی بندازیمش بیرون) پرسید: «داداش، چه جوری حساب کردی، شد این قدری..!؟»

کارشناس گفت: «چی چی شد این قدری؟»

خبرنگار ما تاکید کرد: «ببین! خودم بچه دروازه غارم (راست می‌گه نکبت!) درست حرف بزن، روسگمو نبینی!»

کارشناس گفت: «چیه داش! خب من هم درست و درمون گفتم؛ پیش بینیشون گرفتن، عدد گنده شده... تو فکرت خرابه، من چه کاره حسنم..!»

خبرنگار ما خاطرنشان کرد: «ها... از اون لحاظ..!»

آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای با ایران «ندار» شد!

اقدام آژانس در انتشار اسناد محرمانه و طبقه‌بندی ایران، در رسانه‌های مختلف، حاکی از گسترش روابط و ایجاد نوعی رفاقت جون جونی است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای در مرحلهٔ اول، اقدام به انتشار اسناد محرمانهٔ ایران می‌کند و قرار است، در مراحل بعد، با انتشار عکس‌های عروسی رئیس‌جمهوری و ختنه‌سوران نوه‌های عده‌ای از مسئولان مملکت، این ندار و رفاقت را به اوج برساند.

طبق برنامهٔ اعلام نشدهٔ آژانس، مردم ایران می‌توانند عکس‌های پنهانی و ۱۸+ خود را در سایت آژانس آپلود کنند، تا به مشاهدهٔ عموم برسد. رفاقته دیگه!





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

– سلام بر دکتر جان..!

• باز توی آویزون پیدات شد؟

– دکتر، ناراحتی که هر سر ماه، برای کارشناس ارشد مسائل استراتژیک مملکت، یک پشتهٔ یونجهٔ تر و تازهٔ خوشمزه خوشمزه می‌آرم؟ در عوضش چی گیرم می‌آد؟

• دری وری..!

– آی گل گفتی دکتر جون که زدی توو خال...

• آخه تو تا حالا کی و کجا چهار تا سئوال آدمواری کردی؟ همش جفنگ! لابد این ماه هم اومدی دربارهٔ سیاست‌های نتانیاهو، یا سیاست‌های اقتصادیِ دولت سئوال کنی...

– استاد دربارهٔ نتانیاهو اشتباه فرمودین...

• ای خدا..! باز هم سیاست‌های اقتصادی دولت فخیمه..!

– آخه دولت دربارهٔ برنامه‌های اقتصادی جدیدش، تثبیت دلار و ...

• وختی می‌گی برنامه‌های جدیدیش، نمی‌دونم چرا یک حس تهاجمی بهم دست می‌ده، دلم می‌خواد یه جفتک...

– استاد ما جفتک خوردهٔ خدایی هستیم... بذار این مجلهٔ ننه مرده را چاپ کنیم و بریم سر زندگیمون..!

• تو زندگی داری؟

– نه به خدا... این جاش رو درست اومدی...

• آخه مرد حسابی! توو این چهل و اندی سال، تو کجا از این دولت برنامهٔ اقتصادی دیدی؟ هر بار یه بلایی ناشی از طرح‌های من درآوردیِ یه مشت دست و پا چلفتی کل اقتصاد را برده در سراشیبی نابودی کامل، بعد یهو کل نظام افتاده رو ترمز دستی، تا ترمز را بکشه و اقتصاد بعد از چهار بار دور خودش گشتن، لبهٔ پرتگاه متوقف می‌شه... بعد وقتی یه عده‌ای می‌گن مملکت رو امام زمون داره اداره می‌کنه، یه عدهٔ می‌گن؛ ایش! چه بی‌کلاس..!

– یعنی شوما می‌گین امام زمون اداره می‌کنه؟

• بابا برو خبرها رو ببین؛ کشورهای دیگه با نصف این جفتک‌پرونی‌هایی که اسمش را گذاشتن برنامهٔ اقتصادی، کاملا ورشکست شدن...

– خب! لزوما نباید کار امام زمون باشه، شاید هم کار امام نفت باشه...

• بلاخره نمردی یه حرف حسابی زدی... اصلا چرا همش از من سئوالات اقتصادی می‌پرسی؟

– آخه این‌ها می‌گن اقتصاد مال خره...

• آها..! پس به این سببه که مدیران اقتصادی اغلب یه تختشون کمه... چون این‌ها عقیده دارن، خر یعنی نفهم و ابله..!

– دقیقا..!

• دقیقا و زهر مار..! لابد تو هم با همین ذهنیت اومدی با من مصاحبه کنی..؟

– نه استاد! خدا نکنه... شما استاد مسلم همهٔ حوزه‌ها هستین...

• حالا چی می‌خوای؟

– بعد از یک دنیا غرغر، رفتین سر حرف اصلی... استاد! دولت گفته که می‌خواد پول ملی رو تثبیت کنه...

• چرا جشن ملی اعلام نکردن؟ چرا روز تثبیت پول رو یوم الله اعلام نکردن؟ چرا تعطیل رسمی اعلام نکردن؟

– به چه مناسبتی آخه..!

• به مناسبتِ این که بلاخره این حضرات فهمیدن چیزی هست به نام «تثبیت پول»..!

– خب چطور قبلا نفهمیدن؟

• چون، بدون تعارف، وقتی قرار باشه، از راه فروش دلار در بازار داخلی، ثروت‌های خیره‌کننده به دست بیاری... تثبیت پول در اصل کفر مسلمه..!

– یعنی اگه پول تثبیت بشه، شناور بودن نرخ دلار ...

• می‌شه افسانه‌هایی از هزار و یک شب...

– &٪#@!@&#..!

• خفه شو بی‌تربیت..! فکر کردی من خرم، پس هر چی دم دهنت اومد، باید بریزی بیرون؟

– خب استاد شما بودی چی می‌گفتی؟

• ^(^٪$@*!٪&&#**$..!

– آهان..! پس از اون لحاظ..!

• بعله..! با وجود عمه و زن و خواهر، چی کار به مادر مردوم داری؟

– استاد، پس به نظر شوما، این وضع اقتصادی در اصل برنامهٔ اقتصادی دولته؟

• دولت دیگه کیه؟ دولت ماشین پلیسِ آخر فیلمه..! خودت دیگه باید فهمیده باشی، نفهم..! اقتصاد وقتی بحرانی می‌شه، مثل ماشینیه که با دیدن پرتگاه، پا روی ترمز می‌کوبه و یک خط ترمز چند ده متری از خودش به جا می‌آره تا نشون بده، راننده همهٔ تلاشش رو کرده تا ماشین رو متوقف کنه... وختی می‌بینی که ماشین با دیدن پرتگاه، سرعتش را دو برابر کرده، پس...

– کاملا خرفهم شدم، استاد..!

• عآفرین..! پس دیگه، صحبت از برنامهٔ اقتصادی دولت ننه مرده نکن! در این مملکت برنامه‌ها از جنس دیگه، برای اهداف شخصی و منافع باندی تهیه می‌شه... دولت هم همیشه محلله..!

– باز هم استاد، با قلبی مملو از اندوه و دماغ سوختگی و دلی آکنده از ناامیدی از خدمتتون مرخص می‌شم...

• برو بروا خر هم نیستی که تو رو برای مزه کردن یونجهٔ اهدایی دعوت کنم...

– نه استاد، خودت بخور.. و شکر خدا بکن که آدمیزاد خلق نشدی..!

• خدا را صد هزار مرتبه شکر..!

– خوش به حال اون که کره الاغ به دنیا اومد، الاغ از دنیا رفت...!

• حالا دیگه بهت رو دادم، سوء استفاده نکن... برو رد کارت، بذار به یونجهٔ اهدایی برسم...

– خدافز..! خدافز شوما، خوانندگان گرامی... می‌رم ببینم کجا مرگ موش می‌فروشن..!

• خب الحمدلله! از سئوالات بی سرو ته خلاص شدم..!



گپ و گفت

- شنیدی رئیس جمهوری رفته شهر ری؟
● شهر ری دیگه کجان..؟
- شابدولزیم خمون دیگه..!
● همین پشت تهرون؟
- ها دیگه..!
● خو این که رفتن نداره... سوار ماشینش بشه، چهار تا خیابون بره پایین، می‌شه شابدولزیم...
- نمی‌دونم والله! توو سِرّ ای کار موندم.
● حالا تو از کجا فهمیدی؟
- از کجا فهمیدم، خودم توو خبر خوندم.
● از خیابون پاستور، چهار تا خیابون رفته پایین، بعد توو خبرها گفتن؟
- ها والله..!
● جل الخالق! یعنی این بی‌چاره، همش یا توو خونه‌شه یا توو دفتر کارش، جای دیگه نمی‌ره؟
- ای طور که معلومه!
● یعنی از فردا اعلام می‌شه که رئیس جمهوری تشریف بردن دربند جوج بزنن، یا رفتن سبزه میدون، چلو کباب بزنن...
- تا حالا که ای طور اعلام نشده...لابد از این پس، باید منتظر ای جور خبرها باشیم.
● نگفتن رفته شابدولزیم چی کار کنه؟
- ما می‌ریم چی کار می‌کنیم، خو اون هم رفته از همین کارها بکنه...
● یعنی کاهو و سکنجبین و ماشین دودی...
- نگفتم که مظفرالدین شاه رفته شابدولزیم، همین رئیسی رفته...ماشین دودی دیگه کجان؟ کسی هم دیگه اون جا مغازهٔ کاهو و سکنجبین نداره...
● این‌ها چقذه عشق دیدار استانی و شهرستانی دارن... خو برن دیگه!
- خو می‌گن ما داریم می‌ریم مشکلات او جاها را حل کنیم.
● تا حالا چیزی حل شده؟
- ما که ندیدیم!
● شاید مشکلات خودشون حل می‌شه؟
- این هم هست دیگه..! مردم می‌بینن رئیس مملکت اومده، محبوبیتش زیاد می‌شه...
● حالا شده؟
- چی شده؟
● همین محبوبیتش زیاد شده؟
- والله مردم که همه ناراضی، مشکلاتشون هم عین کوه سر جاشه!
● خو فلسفهٔ این گشت و گذار دیگه چنه؟
- ببین به نظر من، آخرش همین گشت و گذاره! می‌بندن به خیک ملت تا بگن مشکلاتتون رو داریم حل می‌کنیم. دارن می‌رن عشق و حال به خرج دولت و ملت...
● راستش من هم همین طو فکر می‌کنوم وگرنه از پاستور می‌زد بیرون سوار اتوبوس شرکت واحد می‌شد، یه راست می‌بردش شابدولزیم.
- باز هم از ستون به ستون فرجه!
● چطو؟
- خو دوران ناصرالدین شاه، یارو هر بار می‌رفت سفر استانی، خانومی، غلام بچه‌ای با خودش می‌آورد و به خیل سواران حرامسرا اضافه می‌کرد و اون‌ها هم کلی صاحب منصب لشکری و کشوری حوالهٔ ملت می‌کردن...
● حالا دیگه ای طو نیست؟
- اگه هم هست، او جور تابلو بازی نیست، بیشتر به شکل آقازاده هستن...
● خو پس شکر کنیم..!
- ها..!



درجبهه...



کارتون‌های وطنی

درپشت جبهه!..



کاریکاتوریست پیشکسوت جواد علیزاده

کارتون‌های مُلانصرالدین









نامه‌های جنجالی



درگذشته سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر رجب طیب اردوغان رئیس جمهوری ترکیه، بخواهد برای اورسولا فون درلاین، رئیس کمیسیون اروپا نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

اورسولا، دنبالِ سلام و علیک و احترام نباش که من قاطی قاطیم... به قولِ استانبولی‌ها، ایشگی آلتین سِپرِ وورسان دا ایشک، ینه ایشکتیر... به زبون شوما، یعنی اگه رو پشت خر جماعت، پالون طلا هم بذاری، آخرش خرن..!

بشین حساب کتاب کن تا ببینی، خود منِ بی‌چاره را تا حالا چند بار سکه یه پول کردین؟ چقذه من به شما باج دادم و اومدم به ملتم گفتم که تموم شد ترکیه شد عضو اتحادیهٔ اروپا، بعدش چی شد؟ حتی بزرگان شوما هم جواب منو ندادن، بلکه ماموریت دادن به نخست وزیرِ دوزاری مجارستان که هنوز مرکب عضویت کشورش در اتحادیه خشک نشده بود، تا سخنرانی کنه، دهن بدقواره‌اش رو باز کنه و بگه که ما اجازهٔ ورود ترکیه رو به اتحادیه نمی‌دیم... بی‌پدر وختی آروغ می‌زد، هنوز بوی غذاهای کوپنی شوروی از توو حلقش بیرون می‌زد، بعد واسه من شده بود؛ نمایندهٔ اتحادیهٔ اروپا...

حالا همین مجارستان، چند تا بیلاخ حوالهٔ شوما کرده؟ چه روابط گل و بلبلی با ارباب قدیمی برقرار کرده؟ خوردی؟ یا هنوز بست نیست؟

بعد از این که من شدم رفیق فابریکِ ولادیمیر پوتین، دلتون سوخته؟ از توی نسناس اتحادیهٔ اروپا تا مقام‌های ریز و درشت ناتو...

بعله..! من نتونستم عضو اتحادیه بشم، اما خبر بد چیه؟ من یکی از اعضای مهم پیمان ناتو هستم... ریشتون در اوکراین توو دست منه... خوردی؟ یا هنوز بست نیست؟

جنگ اوکراین عین زنگولهٔ چند منیِ گاومیش‌های هندی، از گردنتون آویزونه... خواستین سوئد و فنلاند را عضو ناتو کنین تا به پوتین بگین؛ آهانا..! اما اصلا فکرش را می‌کردین که آنکارا یک کلام بگه؛ نع..!

پشماتون ریخت، نه..!

به خودتون گفتین؛ ترکیه واسهٔ یه لبخند ما دلش لک زده... تا دستور بدیم خودش دم تکون می‌ده... حالا ببینم اورسولا جون، تو و همکارانت در ناتو، چطوری می‌خواین این دو تا کشور نسناس را عضو ناتو کنین؟

از اون طرف ریش ما را گرفتین، از این طرف، ریش شوما دست ماست... خوبتون شد؟

این روزها که داستان آتیش زدن قرآن سر زبون‌ها افتاده و شده هیدلاین خبری، من در ظاهر عربده می‌کشم، اما در باطن به ریش شوما می‌خندم... فک کردین مثل یه بز دم به تله می‌دم و با شلوغ‌کاری از عضویت فنلاند و سوئد در ناتو جلوگیری می‌کنم. نمی‌دونم اون ابلهی که این فرصت رو به من داد، عقل کدوم خری رو خورده بود، اما خدا خیرش بده که بهانه‌ای به این خوبی به دستم داد.

حالا من به سبب آتش زدن قرآن جلوی دم و دستگاهمون در سوئد، عمرا بذارم سوئد بیاد عضو ناتو بشه... چرا؟ چون هیچ تضمینی نیست که نمایندهٔ سوئد در ناتو، سر اختلاف با ما، یهوکی اقدام به آتیش زدن قرآن نکنه. چه تضمینی هست اصلا خود ما رو آتیش نزنه..؟ خخخخخخخخخخخخخخخخخخ

اورسولا جون، کمی دربارهٔ عضویت ترکیه در اتحادیهٔ اروپا عمیقا فک کن، جونم! مشکلی هم هست، شخص شخیص شما بیا آنکارا، پیش عمو جونت و با ما در میون بذار... هر کس و ناکس رو نفرست تا جواب ما را بده، ما کس و ناکس نیستیم که جواب از ناکس بگیریم. بد نیست کمی فرهنگ استانبولی ما رو یاد بگیری...

حالا بیا کمی دربارهٔ بحران اوکراین اختلاط کنیم؛ شنیدم پهپادهاشون ته کشیده و به بیرقدارهای ناتو هم احتیاج پیدا کردن و مقولات دیگه! شنیدم روس‌ها هم کمی عقب کشیدن و بعد عین خرس مست دارن حمله می‌کنن.

خعلی چیزها شنیدم... این شنیده‌ها واستون خوب نیست. نچ نچ نچ..!

این جا مردم ترکیه خعلی به من فشار می‌آرن که روابطت رو با اروپا معلق کن! البته من که ابله نیستم از این کارها بکنم، اما کمی شتیل لازمم! می‌فهمی که..! ندیده، نپسندیده، کلی امتیاز به این زلنسکی موزمار دارین می‌دین. طفلک هوا برش داشته... اون روز دیدم کنار بایدن داشت راه می‌رفت و اطرافش رو می‌پایید... هی منتظره یکی گوشش رو بگیره بندازدش بیرون! باورش نمی‌شه که به این جا رسیده...

راستش! باورش خعلی سخته..! من هر بار پیشرفت کردم، همین احساس را داشتم. حتی وختی در حزب پذیرفته شدم، می‌ترسیدم به محض ورود، یکی به من گیر بده که هی حاجی... کجا..؟ فک می‌کردم زیادی بالا اومدم... اما دیدی که باز هم بالاتر رفتم.

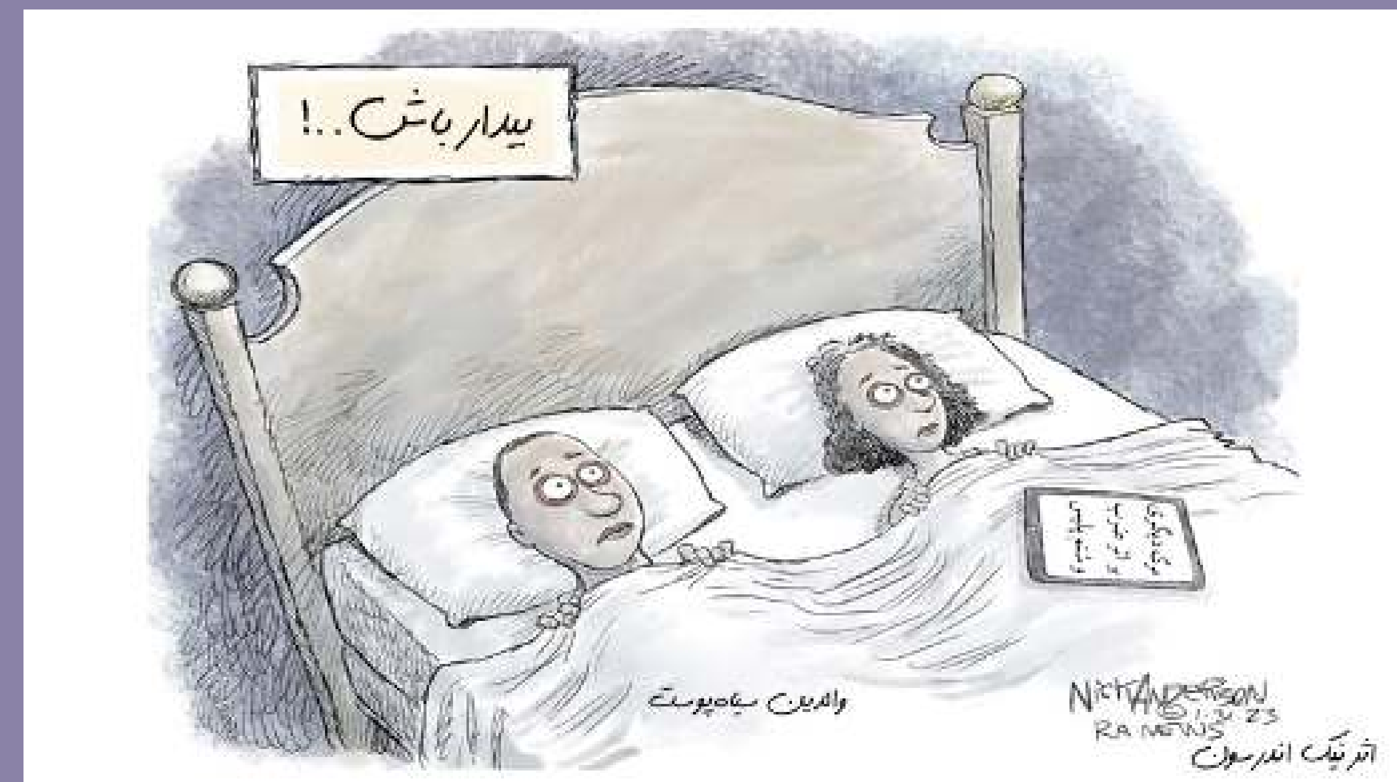
هر کدوم از کارهایی که کردم، اولش خعلی می‌ترسیدم، بعد می‌فهمیدم؛ بابا دنیا، از اینی که فکر می‌کنم خعلی خر توو خرتره..!

حالا هم بیخ ریش شوما بندم و هم رفیق روسیه و هم با ایران دیزی یک نفره می‌خورم... از اون طرف، آمریکا هم هوای منو داره، تا مبادا از دستش بپرم...

پس خود دانی! اگه می‌خوای هنوز با شما بپرم، هزینه داره... بپردازی، هنوز رفیقیم! نپردازی، همینه که هست..!

رجب طیب اردوغان
تورکیه جمهور باشکنه





کارتون‌های خارجی





کارتون‌های خارجی





اخبار خارجه

روسیه: کو جرات..؟

نمایندۀ روسیه در امور افغانستان اعلام کرد: نه برنامه‌ای برای بستن سفارتخانۀ خود در کابل داریم، نه خواهیم داشت... ولمون کن بابا..!

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این مقام روسی در گفتگو با خبرنگاران گفت: «ما تا حالا کسی که جرات کنه، بره کابل، اصن نیگاه کنه که سفارتخونۀ ما سر جاشه، پیدا نکردیم. به همین سبب، عمرا، برنامه‌ای برای بستن سفارتخونۀ خودمون داشته باشیم.»

او در پاسخ به خبرنگار ما دربارۀ این که اصن سفارتخونه سر جاش هست یا نه، گفت: «راستش، کلیدش دست خودمونه، اما قفل رو شیکستن و اون جا برای خودشون زندگی می‌کنن. دم در وروی هم یک هیات امر به معروف و نهی از منکر درست کردن و تابلوی ملکه کاترین رو که اون جا نصب بوده، گرفتن و رو سرش چادری گذاشتن. یعنی اصلا قیافه‌اش معلوم نیست. فقط چشاش بیرونه..!»

خبرنگار ما تاکید کرد: «خدا صبرتون بده... ما توو مملکت خودمون، ولوم پایین‌ترش رو داریم، می‌فهمیم چه حالی دارین...»



چین: بادکنک ما رو ترکوندین..!

چینی‌ها اعلام کردند که بادکنک آن‌ها به دستِ آمریکایی‌ها ترکانده شده است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، سخنگوی وزارت امور خارجۀ چین تاکید کرد: «اگر با ما نبودش هیچ میلی، چرا بادکنک ما را ترکاند آمریکا...»

این سخن، در رسانه‌های جهان انعکاس زیادی داشت و تحلیل‌های زیادی در پی داشت. از جمله تحلیلگر سی ان ان در این باره گفت: «اولا ما لیلی شما نیستیم، چون شما هم مجنون ما نیستین و بعد برین توو کوچۀ خودتون بادکنک بازی کنین!»

سخنگوی وزارت امور خارجۀ آمریکا در این باره گفت: «بادکنک شما داشت جاسوسی ما را می‌کرد، چون من همون موقع در حمام بودم و ناگهان دیدم یا انجیل! بادکنک شما درست بالای سر منه. خوبه چیزم رو نکنده بودم. چیز... یعنی چیزی که زیر شلوار می‌پوشن. چی بود..؟ ها..! شورت..!»

سخنگوی چین، در پاسخ به سخنان طرف آمریکایی گفت: «حالا ببینین چی کارتون می‌کنیم. بادکنک مظلوم گیر آوردین؟ با اف ۲۲ می‌زنین، ندید بدیدها..؟ علاوه بر بادکنک، حتی بادبادک‌های شما را هم با موشک بالستیک می‌زنیم، حالا ببینین..!»



سودان: اسرائیل به ما قول داده که «چیز» به ما می‌ده!

عبدالفتاح البرهان اعلام کرد که در ازای بهبود روابط با اسرائیل،قرار است «چیزی» گیر سودان بیاید.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، رئیس شورای انتقالی سودان در این باره به خبرنگار ما گفت: « گفتن که قراره به ما چیز خوبی بدن!»

او در پاسخ به پرسش خبرنگارمان که «اون چیز چیه؟»

گفت: «چیزه دیگه... یه چیز خوب..!»

خبرنگار ما گیر داد: «خب اون چیز خوب، چیزه، یعنی چیه؟»

عبدالفتاح البرهان پاسخ داد: «راستش! هنوز نگفتن چیه... اما حتما چیز خوبیه دیگه..!»

خبرنگار ما خاطرنشان کرد: «پس مواظب باشین که چیزشون واقعا چیز باشه، وگرنه توو در همسایه، خیلی چیز می‌شین!»



بایدن: هیچ سندی به خانه نبردم، فقط کاغذ بود.

رئیس جمهوری آمریکا در واکنش به انتقال شماری از اسناد محرمانۀ کشورش به منزل شخصی، به ملت آمریکا اطمینان داد که هیچ گونه سندی را به خانه نبرده، فقط مشتی کاغذ برده است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، جو بایدن افزود: «همش به من تهمت می‌زنن که اسناد محرمانه به خونه می‌برم، اما اشتباه می‌کنین، اگه شما یک سند، فقط یک سند پیدا کردین، بیایین و به من نشون بدین. اصلا سندی نیست، فقط یه مشت کاغذن که یه مهر قرمز پایینش هست و روشون یه مشت چیز میز نوشته... من هم از پشتشون مثل چرکنویس استفاده می‌کنم وبعد می‌ندازم شومینه... این کار را وقتی معاون اوباما بودم هم می‌کردم. شما به یه مشت کاغذ می‌گین سند؟ اون هم کاغذی که یک طرفش نوشته داره و یه مشت مهر و این جور چیزها... البته من علاقه‌ای به خوندن این نوشته‌ها ندارم. اما قطعا سند نیستن.»

او همچنین افزود: «از همون زمان که معاون اوباما بودم، همیشه نهادهای اطلاعاتی و دبیرخانۀ کاخ سفید اعلام می‌کردن که به شکل عجیبی اسناد طبقه‌بندی داره گم می‌شه... اما هیچ وقت اثری از اون‌ها پیدا نکردن. از همون زمان معلوم بود که تنبل تشریف دارین. حالا هم انداختین گردن من...!»



خبرگزاری فکاهی مُلانصرالدین

MollaNasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده‌دار است!

خبرهای سیاسی | خبرهای اقتصادی- اجتماعی | مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین | دیدگاه

لایک یا بیلاخ

کاغذ چرکنویس محرمانه

خوشگل الحکایات | لیز تراس و رویای تاچریسم

دیگه نمی‌شه مثل گذشته

شمارهٔ اخیر مجله | برای مطالعهٔ آن لاین روی مجله کلیک کنید

خبرهای سیاسی

عفو بِما طیق!

آرشیو مجله: شماره‌های پیش

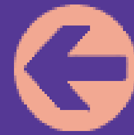
دیدگاه

دو کلوم حرف حیز

سر و ته مقاله | دو کلوم حرف حیز

http://mollanasroddin-magazine.ir

http://msn-agency.ir



خوشگل الحکایات

اشعر الشعرای یخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صفره)

جوشِ قصّاب‌ها

در خبر است که در ازمنهٔ بغایت دور که در یادها نمانده مگر به زور، گوشت نایاب گشتی و بهایش سر به افلاک ساییدی؛

گوشت را در آن دیار دورِ دور　　کس نمی‌جستی، مگر خعلی به زور
قیمت هر رطل آن خعلی گران　　مگر آن که بودی از مستکبران

رطلی را به سیصد هزار چوغ و اندی می‌دادندی و دولتیان را چاره نبودی جز آن که رجز خواندی مر قصابان را که

آه ای قصاب بد خوی و سگال　　باید از قامت آ، گردی چو دال
آن چنانت باید از روزی ستاند　　تا بشینی گوشه‌ای چون کشک مال

قصابان و جزاران را به فغان آمدی که ای دولتیان بدسگال و از غایتِ بی‌رحمی، چو شمشیر زال، چرا چنین ستم سترگی بر قصابان روا می‌دارید که

ار ندانی قیمت کاه و علیق　　رو در این بازار و از کاسب بپرس
ور ندانی قیمت بره چو بیق　　رو و از چوپان آن گله بجوی

گله‌داران را صدا در آمدی که چگونه ابنای روستا و چوپانان شریف را به زبان گلایه زدندی و بر آن تنگدستان بی‌مواجب، رشتهٔ عناد و کینه تنیدی که

گوشت بره نه از آن من است　　که ندارم جز کمی نان خمیر
گوشت را شهری برد با دنبه‌اش　　او به بالا می‌رود، بنده به زیر

چون اغتشاشِ بره‌خوران به اوج اعلا رسیدی، دولتیان بر آن شدندی تا با اغتشاشگر جماعت بر سر جنگ افتندی که ای جمعیت اغتشاش کن؛

گر کنی بلوا و جیغ و اغتشاش　　شاش بندت می‌کنم، هشیار باش!
من نه آنم که گذارم شر کنی　　یا که بلوا و بلا، گرفتی داداش..!

چون جمعیت این خطابه شنیدندی و به سان «داداش»های مطیع «گرفتندی»، همگی را به یاد آمد ایامی را که خوراکشان کال جوش بودی و اشکنه و جملگی و یک صدا خواندندی:

گوشت گر از این دیار شوم و شر　　رحل بربسته، رود جای دگر
اشکنه باشد نصیب این بلاد　　ما نباشیم اهل دعوا و خطر

اشعر الشعرای یخته دل



MollaNasroddin Satire Magazine 51

